

نگاهی به ارزشمندی زندگی در منظر علامه طباطبایی و طبیعت‌باوران*

علی عسگری یزدی**

مسعود میرزایی***

چکیده

پرسش از ارزش زندگی از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان به‌ویژه در عصر حاضر است. مسئله ارزشمندی زندگی زیرمجموعه معنای زندگی است. مقصود از معنای زندگی گاهی هدف از خلقت انسان است و گاهی مقصود کارکرد آن و گاهی به معنای ارزشمندی زندگی است. آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟ در این مقاله به ارزشمندی زندگی از نگاه طبیعت‌باوران و مرحوم علامه که از فراطبیعت‌باوران است، می‌پردازیم. در این پژوهش نظریات طبیعت‌باوران با نظریه فرا طبیعت‌باور و خدامحور علامه مقایسه شده است؛ علامه زندگی بدون اعتقاد به خدا و جاودانگی انسان با تداوم زندگی پس از مرگ را پوچ و فاقد ارزش می‌داند. به نظر نگارنده ارزش و ارزشمندی زندگی امری مشکک و ذومراتب است. طبیعت‌باوران همچون فرا طبیعت‌باوران و خدامحوران در تلاش‌اند به مراحل از ارزشمندی زندگی دست یابند، هر چند ارزش زندگی بدون باور به خدا و جاودانگی انسان در قیاس با ارزشمندی زندگی با باور به خدا و جاودانگی بشر بسیار اندک و ناچیز است.

کلید واژه‌ها: معناداری زندگی، ارزش زندگی، خداباوری، علامه طباطبایی، طبیعت‌باور، فرا طبیعت‌باور.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۸/۲۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۱۰/۲۰

** دانشیار فلسفه و کلام دانشگاه تهران / asgariyazdi@ut.ac.ir

*** دانشجوی دکترای فلسفه و کلام دانشگاه تهران / mirzaei.f@ut.ac.ir

مقدمه

بحث از ارزش زندگی ذیل بحث معنای زندگی مطرح می‌شود. معنای زندگی الزاماً همان هدف خلقت نیست، هرچند به هم ربط دارند. البته در خصوص خلقت انسان که دارای علم و اراده است شاید بتوان هدف خلقت را منطبق بر معنای زندگی دانست. برخی معنای زندگی را به معنای هدف زندگی دانسته‌اند و بعضی آن را به معنای کارکرد تلقی کرده‌اند و گروهی نیز آن را به ارزش زندگی تفسیر کرده‌اند. آیا زندگی به زیستش می‌ارزد؟

دیدگاه‌های مختلف درباره ارزش زندگی را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: ۱. دیدگاه‌های قائل به پوچی و بی‌ارزشی زندگی؛ ۲. دیدگاه‌های قائل به معنا و ارزش حداقلی (طبیعت‌باوران)؛ ۳. دیدگاه‌های قائل به معنا و ارزش حداکثری. (فراطبیعت‌باوران) بر اساس دیدگاه اول، زندگی پر از درد و رنج انسان بدون اینکه به نتیجه ارزشمندی منتهی شود، در نهایت با مرگ به پایان می‌رسد. بر اساس دیدگاه دوم، زندگی حتی بدون خدا و یا روح می‌تواند معنادار و ارزشمند باشد و گونه‌های خاصی از زندگی در عالمی صرفاً مادی می‌تواند برای معناداری زندگی کافی باشد؛ البته طبیعت‌باوران انکار نمی‌کنند که معنا و ارزش می‌تواند به واسطه ارتباط با قلمروی روحانی حاصل آید (Metz, 2007, P:5) و می‌توان با تکیه بر ارزش‌های این جهانی و ارتباط مناسب با امور ارزشمند همچون خلاقیت، کشف نظریه‌های علمی، عشق به خانواده، شفقت نسبت به انسان‌ها و امثال آن به زندگی ارزش و معنا بخشید. بر اساس دیدگاه سوم، زندگی فقط در ارتباطی مناسب با یک موجود روحانی می‌تواند معنا یابد. اگر آن موجود روحانی وجود نداشته باشد یا شخص موفق نشود که ارتباط مناسبی با آن برقرار کند، آن گاه زندگی آدمی بی‌معنا می‌گردد. (Metz, 2007, P:5) طبق این دیدگاه، سعادت و کمال انسان از همان لحظه ارتباط و در همین زندگی دنیوی آغاز خواهد شد.

۱. ارزشمندی و هدف زندگی

تا زمانی که علوم مختلف بشری در صدد تبیین‌های معطوف به غایت شناختی بودند، برای زندگی انسان نیز هدف یا اهدافی را ترسیم می‌نمودند و کسی نگران معنا و ارزش زندگی نبود و انبیا و حکما در صدد ارائه راه‌هایی برای استفاده بهینه از نعمت زندگی و وصول به هدف زندگی توسط انسان بودند. آن گاه که انسان به تبیین مکانیکی عالم روی آورد، به تدریج منکر هدف و غایت شد و از مهم‌ترین مسائلی، مسئله معنا و ارزشمندی زندگی انسان بود و اینکه انسان چرا باید زندگی کند؟ و شگفت‌تر اینکه برای برخورداری از این زندگی چرا باید متحمل درد و رنج شود؟

اندیشمندان تلاش کردند تا از زوایای مختلف به این پرسش پاسخ دهند و روشن سازند که زندگی انسان معنادار است و ارزش زیستن دارد. از منظر علامه طباطبائی، خدای متعال از آفرینش انسان هدفی داشته است و چون انسان از یک سو اشرف مخلوقات است و توان تحصیل سعادت، لقای الهی و حیات طیبه را دارد و فطرت او نیز به همین حکم می‌کند و از دیگر سو، مجموعه آفرینش، منسجم و متلائم الاجزا و الابعاض است، در صورتی که آدمی هدف خدا را از آفرینش انسان، هدف خود قرار دهد، از حمایت اجزای آفرینش برخوردار می‌شود و در نهایت به زندگی و حیاتی دیگر دست می‌یابد و در صورت غفلت از این هدف، گرفتار زندگی و معیشتی سخت و ضنک می‌گردد و برای زندگی خود معنایی نمی‌یابد. بنابراین، انبیا پیام‌آوران خدا برای معنابخشی به زندگی انسان‌اند. بر این اساس، همه لحظات زندگی بهره‌مندان از چنین حیاتی، معنادار است و مواجهه با هیچ مشکل و بحرانی نمی‌تواند معنا را از زندگی آنان سلب کند.

۲. برخی متفکران غرب و بی‌معنایی زندگی

برخی از متفکران معتقدند که زندگی پدیده پوچ و بی‌معنایی است و ارزش زیستن ندارد و تمام تلاش‌های ما برای معنادادن به زندگی نوعی فریب‌دادن خود است. شوپنهاور (Arthur Schopenhauer) معتقد است که زندگی شر است، برای آنکه رنج، مایه و حقیقت اصلی آن است و لذت، چیزی جز فقدان رنج نیست. در حقیقت، انسان آنچه را که از خیرات و برکات زندگی در اختیار دارد حس نمی‌کند و برای آن ارزشی قائل نیست و فقط هنگامی که آنها را از دست می‌دهد به ارزش‌شان پی می‌برد، لذا زندگی شر است چون:

زندگی مانند آونگی میان رنج و کسالت در حرکت است... پس از آنکه انسان تمام رنج‌ها و شکنجه‌های خود را در توهم دوزخ خلاصه کرد، برای بهشت چیزی جز کسالت "باقی نماند. (دورانت، ۱۳۷۱: ۲۹۱)

از نظر سارتر (Jean Paul Sartre) انسان مایل است که خود، ماهیت خود را تعریف کند و خود زیر بنای وجود خود شود. یعنی موجودی خودمختار و مستقل از غیر، اما تحقق چنین هدفی با شکست مواجه می‌باشد، زیرا او در کسب ماهیت خود، محتاج دیگران است که از سر اختیار و اراده ماهیت او را به رسمیت بشناسند، چون هستی او یک هستی لغیره است. بنابراین، انسان همواره نیازمند نگاهی است که صاحب آن موجودی مختار باشد. از سوی دیگر، من کاملاً نیاز دارم که بدون دیگران باشم، چرا که هستی دیگران خودمختاری و استقلالی را که در جستجوی آن هستیم از بین می‌برد، به همین خاطر تلاش می‌کنم تا دیگری را تحت سلطه خود درآورم و در این

صورت او استقلال خود را از دست خواهد داد و به تعبیری، شیء می‌شود، لذا نگاه او دیگر توانایی لازم برای ماهیت بخشی به من را ندارد. از طرف دیگر، دیگران نیز در تلاش‌اند تا مرا تحت سلطه خود در آورند، پس زندگی جهنم است، زیرا زندگی کشمکش دائم با دیگران بر سر کسب هویت است لذا انسان هرگز نمی‌تواند به استقلال و خودکفایی دست یابد و این مایه اضطراب و بی‌معنایی زندگی انسان گردیده است. سارتر می‌افزاید که اگرچه برای مدتی نقشی را بازی می‌کنیم و وقتی خسته شدیم نقش دیگری را انتخاب می‌کنیم و این نقش‌ها معنا دارند، اما کل زندگی فاقد معناست، زیرا نیاز بنیادین ما را به معنا سیراب نمی‌کند. (یانگ، ۱۳۹۰: ۲۱۲-۱۹۵)

آلبر کامو (Albert Camus) نیز در *اسطوره سیسفوس* بر بیهودگی و بی‌معنایی زندگی تأکید می‌کند. او می‌نویسد: «تنها یک مسئله فلسفی واقعاً جدی وجود دارد و آن هم خودکشی است. مهم‌ترین پرسشی که فلسفه باید پاسخ بگوید این است که آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا نه؟». به باور وی، زندگی فی‌نفسه امری عبث و پوچ است و کل هستی انسان، همچون سیسفوس، صرف رسیدن به هیچ می‌شود و این بهایی است که باید برای شور زندگی در جهان پرداخت. وی می‌افزاید که خودکشی اعترافی است به اینکه زندگی به زحمتش نمی‌ارزد چرا که هیچ دلیل جدی و عمیقی برای زندگی کردن وجود ندارد و این همه جنب‌وجوش روزمره نامعقول است و رنج بردنی بیهوده. ما دائماً و به دلایل مختلف و پیش از همه به دلیل عادت، خود را مشغول انجام کارها و حرکاتی می‌کنیم که زندگی به ما دیکته می‌کند، لذا خودکشی در حقیقت، اعترافی است به اینکه زندگی و این عادت چه قدر مضحک، مسخره و بی‌معنا می‌باشد. (کامو، ۱۳۸۹: ۴۶-۴۴) وی می‌نویسد:

این احساس بغرنج که خواب را بر آدم آشفته می‌کند چیست؟ دنیایی که حتی با استدلال ناقص بتوان توصیف کرد، دنیای آشنایی است، ولی بشر در جهانی که ناگهان از او هام و نور خالی شده، بر عکس، خود را بیگانه احساس می‌کند. در این برهوت که از یاد وطن یا امید به سرزمین موعود تهی است، فریادرسی نیست. جدایی میان انسان و زندگی، میان بازیگر و صحنه، روشن‌ترین بیان احساس پوچی است. (اوآلد، ۱۳۸۹: ۸۶)

در نظر کامو، اکنون که جهان در برابر فریادهای استغاثه انسان بی‌تفاوت و بی‌اعتناست و فریادرسی نیست، او باید معنا را در وجود خود و در زندگی خود بیابد. (کامو، همان: ۴۷)

مسئله خدا و زندگی پس از مرگ، نقش مهمی در ارزشمند بودن یا نبودن زندگی ایفا می‌کند و در مورد نوع وابستگی ارزشمندی زندگی به ایده خدا و زندگی پس از مرگ اقوال مختلفی وجود دارد که به آنها می‌پردازیم.

۳. امکان ارزشمندی زندگی بدون باور به خدا و جاودانگی بشر

برخی از اندیشمندان که به وجود خدا و زندگی پس از مرگ قائل نیستند، معتقدند معنای کشفی برای زندگی وجود ندارد، لکن بر این باورند که زندگی بدون وجود خدا و زندگی پس از مرگ هم می‌تواند با جعل معنایی برای آن کاملاً ارزشمند باشد.

راسل (Bertrand Russell) بر این باور است که ما باید با جعل معنایی برای کل زندگی و سوق دادن زندگی در جهت آن به زندگی ارزش و معنا بدهیم. بر این اساس او خود سه راه را پیشنهاد می‌کند: شوق شوریدگی عشق؛ شوق راه‌جویی به دانش و شوق از میان برداشتن رنج‌های آدمیان. (راسل، ۱۳۷۷: ۱۴)

وی معتقد است دین و ایمان به موجودی برتر و متعالی در جهان بیش از آنکه منشأ خیر باشد، منشأ شرّ بوده و ناپدید شدن آن امری میمون و مبارک است. او بر بی‌هدفی جهان تأکید می‌ورزد و معتقد است ما در جهانی زندگی نمی‌کنیم که حامی ارزش‌های ما باشد، پس آرمان‌های انسان مجعول خود او هستند و این جهان در مورد این آرمان‌ها و ارزش‌ها کاملاً بی‌تفاوت است و انسان در این جهان مرده و بی‌هدف، تنها و بی‌کس است. به باور وی، این علم است که مسبب اصلی این اوضاع و احوال می‌باشد. او در مقاله‌ای با عنوان «عبادت آزاد مردان» می‌نویسد:

جهانی که علم تجربی به ذهن ما ارائه می‌دهد، اجمالاً چنین است، بلکه حتی بی‌هدف‌تر و فاقد معناتر است. از این پس آرمان‌های ما اگر اصلاً جایی داشته باشند، باید در چنین جهانی جایگاهی یابند... و [انسان] در پرستشگاهی که به دست خود او ساخته شده است، پرستش کند. (استیس، ۱۳۸۲: ۱۱۰-۱۱۱)

۴. علامه طباطبائی و عدم امکان ارزشمندی زندگی بدون باور به خدا و جاودانگی

علامه طباطبائی معتقد است زندگی گرانبهاترین دارایی انسان است، چون بستری برای رسیدن به هدف اصلی خلقت یعنی تقرب به خداست، لذا ایشان معتقدند که اولاً خداوند متعال حکیم است و کار عبث از او سر نمی‌زند، لذا خلقت و آفرینش جهان و بشر بر اساس حکمت و هدفی است و هر انسانی باید در زندگی دارای هدفی باشد چون بدون هدف زندگی بی‌ارزش است. به علاوه ایشان معتقد است تنها عاملی که به

زندگی انسان ارزش می‌دهد، ایمان به خداست که لازمه آن دینداری است و اینکه دین و خدا به زندگی ارزش می‌دهند.

دیدگاه علامه در باب معنای زندگی کاملاً متکی بر دیدگاه خداپاورانه وی است. از دیدگاه علامه آنچه در زندگی دنیوی انسان وجود دارد می‌تواند در شرایطی معنادار و ارزشمند و در شرایطی دیگر بی‌معنا و پوچ باشد. بر این اساس می‌توان برای حیات دو چهره تصویر نمود: چهره‌ای پوچ و چهره‌ای ارزشمند که چهره حقیقی حیات است.

چهره پوچ حیات یعنی زندگی محدود به حیات مادی و فناپذیر دنیوی که ارزشی به جز لذتی که حاصل می‌آورد ندارد. علامه طباطبایی با بیان اینکه زندگی دنیوی استقلال‌ی (بدون باور به خدا و زندگی پس از مرگ) درحقیقت، نوعی لهو و لعب است، پوچی و بی‌ارزشی این نوع حیات را نتیجه می‌گیرند. «لعب» عملی است که غرضی عقلایی بر آن مترتب نمی‌گردد، بلکه به منظور غرضی خیالی و موهوم انجام می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۲۶۰) و «لهو» هر عملی است که آدمی را از مهماتش باز می‌دارد (همان، ج ۷: ۵۷) و چون زندگی استقلال‌ی دنیا و بدون باور به خدا انسان را از کار مهم و اصلی او که رسیدن به حیات حقیقی است، باز می‌دارد، پس در حقیقت نوعی لهو و لعب است. (همان)

اراده خداوند بر این تعلق گرفته است که انسان با نگاه ابزاری به متاع دنیوی و استفاده از آنها جهت کسب فضایل به کمال نهایی بار یابد، اما در عین حال برخی از انسان‌ها در برخورد با جاذبه‌های پر زرق و برق و فریبنده دنیا مجذوب آن‌ا گشته و رسیدن به آن جاذبه‌های کاذب را هدف نهایی زندگی خود می‌پندارند، در نتیجه آثار مطلوب که دستیابی به کمال نهایی و حیات طیبه است، بر زندگی این افراد مترتب نمی‌گردد و حیات ظاهری آنان، فی‌الواقع حیاتی بی‌ارزش و مساوی با موت است. علامه زندگی افرادی که خود را سرگرم لذایذ و تمتعات مادی نموده همان زندگی حیوانی دانسته و این قبیل افراد را شبیه میتی می‌داند که از نعمت حیات محروم است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۳۳۷) و در تعریف موت می‌نویسد: «موت عبارت است از اینکه آثار مطلوب از آن موجود بر آن موجود مترتب نشود.» (همان، ج ۱۰: ۵۱)

ایشان با بیان اینکه زندگی دنیا بدون باور به خدا و زندگی پس از مرگ عرضی زایل و سرابی باطل است، دیگر اوصاف آن را «متاع» که وسیله‌ای برای رسیدن به هدف دیگر است، «عَرَض» که خودی نشان می‌دهد و از بین می‌رود، «متاع غرور» که به معنای هر چیز فریبنده‌ای است که آدمی را گول می‌زند، (همان، ج ۲: ۲۳۹) «زینت»، «تفاخر» و «تکاثر» می‌داند که همه موهوماتی خیالی و زایل هستند که نه تنها باقی نمی‌مانند، بلکه هیچ‌کدام موجب جلب کمال نفسانی و خیری حقیقی برای وی نمی‌شوند. (همان، ج ۱۹: ۱۶۴)

وی، علت زینت‌یافتگی آنچه روی زمین است و جذابیت مظاهر آن را آزمایش افراد بشر معرفی می‌کند تا از این طریق سعادت‌مندان و طالبان حیات حقیقی از طالبان شقاوت و حیات زودگذر مادی ممتاز و متمایز شوند. (همان: ج ۱۳: ۲۴۰) علامه خاطر نشان می‌سازد که منظور از پوچی و بیهودگی حیات دنیا این نیست که برخورداری از نعمت‌های دنیا مطلقاً ممنوع و نامطلوب باشد، زیرا برخورداری از نعمت‌های مشروع در حد اعتدال، نه تنها منع و حرمتی ندارد، بلکه ترک کلی دنیا ممنوع و نامطلوب است زیرا این امر می‌تواند به نوعی موجب اختلال در امر آخرت گردد. بنابراین از آنجایی که وصول به حیات حقیقی مستلزم تلاش و کوشش دنیوی است باید از امکانات دنیوی نیز بهره‌مند گردید. (همان، ج ۱۲: ۱۳)

ایشان ذیل آیه ۱۲۴ سوره «طه» خاطر نشان می‌سازد افرادی که دنیا را یگانه مطلوب خود می‌دانند دارای زندگی تنگ (معیشت ضنک) می‌باشند، زیرا علیرغم تلاش در جهت توسعه زندگی و رفاه بیشتر به آن حد قانع نگشته و مدام در حالتی از نارضایتی به سر می‌برند؛ نارضایتی نسبت به آنچه که دارد، زیرا آن را کم می‌پندارد و دلبستگی و حرص و ولع نسبت به آنچه ندارد. بنابراین چنین شخصی دائماً در میان آرزوهای برآورده نشده و ترس از فراق آنچه برآورده شده به سر می‌برد و جز غم و اندوه، ترس و اضطراب و تعب و فرسودگی چیزی نصیبش نمی‌شود. (همان، ج ۱۴: ۲۲۵)

علامه با اشاره به اینکه متاع حیات دنیا برای کسی که از یاد خدا اعراض می‌کند هیچ حسن و گشایشی ندارد، هر چند که مال فراوان و جاه و مقام بالایی داشته باشد، بیان می‌دارد که این افراد از ابتهاج و خرمی مؤمنین که در سایه اطاعت از خداوند بدان دست می‌یابند به دور مانده و جز ذلتی که لازمه حیات حیوانی و مادی است و حرص و آز و افتراس و تکالب و جهالت چیزی بر آن حاکم نیست، نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. (همان، ج ۱۰: ۱۴۲)

مرحوم علامه ذیل آیه ۲۶ سوره رعد با بیان اینکه «لعنت» به معنای دور کردن از رحمت و طرد از کرامت است خاطر نشان می‌سازد که نظر استقلالی به حیات دنیا و اعتقاد به باطل و عمل طبق آن، آدمی را به لعنت و دوزخ و عیش ناگوار مبتلا می‌سازد. (همان، ج ۱۱: ۳۴۸-۳۴۷)

چهره حقیقی حیات و زندگی

به نظر علامه، زندگی مطلوب و حیاتی که ارزش زیستن دارد و ایده‌آل قرآن کریم است، حیات طیبه نام دارد. حیاتی که اختصاص به انسان دارد و سایر جانداران از آن

بهره‌ای ندارند، اما منظور از حیات طیبه چیست؟ علامه در تفسیر آیه ۹۷ سوره نحل^۱ می‌فرماید منظور از حیات طیبه حیات حقیقی و جدیدی است غیر از آن حیاتی که عمومی و مشترک میان انسانهاست، زیرا اگر مقصود همان حیات عمومی بود که تنها صفتش تغییر می‌یافت، می‌فرمود: ما حیات او را طیب می‌کنیم و نمی‌فرمود: ما او را به حیاتی طیب زنده می‌سازیم. بر همین اساس، جدید و حقیقی بودن این حیات از باب مجاز نیست، زیرا آیاتی که متعرض این حیات هستند آثاری حقیقی همچون علم، ادراک و قدرت جدید که دیگران از آن سهمی ندارند برای آن نشان می‌دهند که او را قادر می‌سازند تا با چشم بصیرتی که یافته است اشیاء و امور را آن گونه که هستند رؤیت نماید و امور حقیقی و باقی را از امور باطل و فانی که همان زندگی مادی دنیا و نقش و نگارهای فریبنده آن است، تمیز دهد و تنها با اعتزاز به عزت خدا و تعلق دل و جانش به پروردگار جز رضایت و تقرب به وی چیز دیگری نمی‌خواهد و جز از فراق و دوری او هراسی ندارد و در این صورت دیگر شیطان درون و برون نمی‌تواند با آرایش فریبنده متاع ناپایدار و فانی دنیا او را خوار و ذلیل کند. چنین انسانی در طول مسیر زندگی خود جز حسن و زیبایی چیزی نمی‌بیند. (همان، ج ۱۲: ۳۴۲-۳۴۱)

به نظر علامه، راه وصول به حیات حقیقی که شریف‌تر و کامل‌تر از حیات دنیوی و آمیخته با لهو و لعب نیست، زمانی میسر است که استعداد انسان به واسطه آراستگی به دین و دخول در زمره اولیای صالح خدا کامل و به فعلیت رسیده باشد. (همان، ج ۹: ۴۵) به عبارت دیگر، شرط وصول به چنین حیاتی برخوردار از ایمان و عمل صالح است (همان، ج ۱۲: ۳۴۱) و دیگر هیچ قید و شرطی چه از نظر سن و جنسیت یا قومیت و موقعیت اجتماعی مطرح نیست. نکته حائز اهمیت این است که عبارت «عمل صالح» مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد و تمام اعمال و فعالیت‌های مثبت و سازنده انسان را در زمینه‌های گوناگون چه کوچک و چه بزرگ شامل می‌شود.

به نظر علامه، اعمال صالح و شایسته زمانی می‌تواند در وصول انسان به حیات طیبه مؤثر باشد که مقید به ایمان به خدای سبحان باشد. به باور وی این قید به معنای شرط است، چون عملی که همراه با ایمان نباشد حبط می‌شود و اثری بر آن مترتب نخواهد شد. (همان، ج ۱۲: ۳۴۱) و به تعبیر تفسیر نمونه، اگر انگیزه ایمان در کار نباشد، غالباً عمل آلوده می‌شود و آفاتی همچون عجب و ریا و تظاهر و خودبینی و تقلب و منت‌گذاری و امثال آن در آن راه می‌یابد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۹۳)

۱. من عمل صالحاً من ذکرٍ أو أنى و هو مؤمنٌ فلنحییته حیاةً طیبةً و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون.

این حیات جدید و اختصاصی جدای از زندگی سابقی که همه انسان‌ها در آن مشترک‌اند نیست، در عین اینکه غیر آن است با همان است و اختلافشان به مراتب است نه به عدد. بنابراین نباید تصور شود افرادی که به حیات طیبه دست می‌یابند دارای دو جور زندگی هستند، بلکه زندگی این افراد قوی‌تر و روشن‌تر و واجد آثار بیشتر است. (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲: ۳۴۳)

ممکن است این سؤال پیش آید که این حیات طیبه واجد چه آثار و ویژگی‌هایی است که انسان‌های واجد آن را از دیگران ممتاز می‌سازد؟ آیا این حیات افزون بر تفاوت در کیفیت با حیات موقت دنیوی، در کمیت نیز تفاوت دارد یا نه؟ علامه ضمن بیان این مطلب که امکان ندارد مرگ بر زندگی حقیقی انسان عارض شود (همان، ج ۲: ۳۰۳) خاطر نشان می‌سازد انسانی که به چنین حیاتی دست می‌یابد در نفس خود نور، کمال، قوت، عزت، لذت و سروری درک می‌کند که نمی‌توان اندازه‌اش را معین کرد و نمی‌توان گفت که چگونه است، زیرا چنین افرادی در حیاتی دائمی و زوال‌ناپذیر، نعمتی باقی و فناپذیر و لذتی خالص از الم و کدورت و خیر و سعادت غیر آمیخته به ذلت و شقاوت به سر می‌برند، (همان، ج ۱۲: ۳۴۲) در امنیت و سلامتی که مشوب با خوف و خطر نیست و سعادت و لذتی که پایان‌یافتنی نیست مستغرق هستند، اگرچه ظاهر اعمال و حرکاتشان شبیه دیگران است اما به علت برخوردارگی از شعور و اراده‌ای فوق شعور و اراده دیگران و برخوردارگی از حیات انسانی چیزهایی می‌بینند و می‌شنوند که دیگران از دیدن و شنیدن آن محروم‌اند؛ عقل و اراده آنها به جاهایی دست می‌یابد که عقل و اراده دیگران بدانجا دست نمی‌یابد. (همان، ج ۷: ۳۳۸-۳۳۷) به نظر وی این ادعا حقیقی است که علاوه بر آیات بسیاری از قرآن کریم، عقل هم مؤید آن است. (همان، ج ۱۲: ۳۴۲)

به نظر علامه، ثمره حیات حسنه و طیبه برای جامعه بشری بهره‌مندی همه افراد از مزایا و نعمت‌های دنیا به نحوی معتدل همراه با روحیه تعاون و همکاری، ایثار و احترام و عدم تجاوز و تزامم به حقوق دیگران خواهد بود. (همان، ج ۱۰: ۱۴۲) این در حالی است که زندگی دنیوی هر چند با ارزش و با اهمیت هم باشد، علاوه بر زوال‌پذیر بودن غالباً همراه با نابسامانی، درد و رنج و انحصار طلبی و ظلم و طغیان است.

۵. بررسی و تحلیل

آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟ این پرسش به دو صورت قابل طرح است:

۱. آیا زندگی بدون باور به خدا و حیات جاوید، فی نفسه ارزش زیستن دارد؟
۲. آیا زندگی بدون باور به خدا و حیات جاوید از منظر فاعل ارزش زیستن دارد؟

راجع به سؤال نخست باید گفت که اگر هدف زندگی آدمی هدفی دانسته شود که خدا برای زندگی او تعیین کرده است، زندگی بدون توجه به این هدف، حتی اگر از منظر شخص صاحب زندگی و نیز از منظر دیگران ارزشمند به نظر برسد، به لحاظ واقع، لهو و لعب و فاقد ارزش و اعتبار خواهد بود، زیرا آن زمان که حجابها کنار رود و حقیقت آن گونه که هست عیان گردد، آدمی در خواهد یافت که آنچه را حقیقت می‌پنداشته سرابی بیش نبوده است. در واقع ارزش زندگی مسئله‌ای نفس‌الامری است که به دید فاعل در این مورد مربوط نیست، بلکه این امکان وجود دارد که بسته به آگاهی‌های فاعل غلط تشخیص داده شود. کیت وارد (Keith Ward) در این زمینه می‌گوید: «اگر مجموعه خاصی از باورهای دینی درست باشد، کسانی که آن را نمی‌پذیرند، زندگی‌شان هرچه قدر به نظر معنادار برسد، درحقیقت، معنای زندگی را از دست داده‌اند» (وارد، ۱۳۸۲: ۲۱۶) اما خلاف چنین تصویری، به نظر می‌رسد که زندگی به لحاظ جنبه‌های قابل ادراک و ملموس آن - چه درارتباط مناسبی با خدا باشد و چه نباشد - می‌تواند واجد نوعی ارزش تلقی شود.

در تاریخ به افراد زیادی برخورد می‌کنیم که عمر خود را در راستای تحقق هدف الهی سپری نموده‌اند. پیامبران الهی نمونه‌هایی از این قبیل‌اند که معتقد بودند حیات آنان در مقابل آرمانشان بی‌ارزش است. همین‌طور گفته‌اند وقتی منصور حلاج را به سوی چوبه دار می‌بردند، به مرگی که به عنوان پاداش به ایده و آرمانش می‌دادند می‌خندید. او به خاطر آنچه می‌پرستید به راحتی و با رضایت خاطر می‌مرد. پاتریس لومومبا هم می‌گفت که من به خاطر فردای بهتر کودکان آفریقایی می‌میرم، پس او نیز می‌دانست چرا می‌میرد. آیا نمی‌توان گفت که همین معنا و ارزش زندگی او بود.

اصولاً وقتی می‌بینیم شخصی خود را در زندگی وقف آرمان و هدف و کار خاصی، همچون رفع ظلم و ستم و تلاش جهت ایجاد عدالت اجتماعی کرده است - حتی اگر در ارتباط با خدا نباشد - به آن احترام گذاشته و زندگی او را با ارزش می‌دانیم. از سوی دیگر، این شخص با هدف قرار دادن این امور در زندگی خود، احساس لذت کرده و زندگی خود را واجد معنا و ارزش می‌یابد. اگر نتوان این قبیل کارها را واجد اهدافی خیالی، موهوم و مصداق لهو و کار بی‌هوده دانست، باید این‌گونه زندگی‌ها را واجد مرتبه‌ای از معنا و ارزش بدانیم. وقتی انسان عاشق عدالت یا عاشق علم است، نمی‌تواند بگوید علم یا عدالت پوچ و بی‌ارزش است. در این صورت حتی اگر خدایی وجود نداشته باشد، لازمه‌اش آن نیست که زندگی انسان فاقد معنا و ارزش باشد.

فیلیپ کوئین (Philip L. Quinn) معتقد است زندگی بشر فقط در صورتی معنا دارد که: ۱. اهدافی داشته باشد که فرد صاحب آن زندگی آنها را مهم و قابل دسترسی می‌داند؛ ۲. شامل افعالی باشد که سمت و سوی آنها را معطوف به رسیدن به آن اهداف

است و با شوق و رغبت انجام می‌شوند. از سویی به نظر می‌رسد که حتی اگر نه خدایی وجود داشته باشد و نه جهان پس از مرگی، بسیاری از زندگی‌های بشری این دو شرط لازم برای معناداری را احراز می‌کنند. (آل. کوئین، ۱۳۸۶: ۱۸۴-۱۸۳) اما اگر این‌گونه باشد، باید زندگی افراد جاه‌طلبی چون هیتلر هم معنادار و با ارزش باشد. مسلماً از منظر این اشخاص همین‌طور است. بنابراین گمان می‌کنم که برای ارزشمند بودن زندگی باید معنایی وسیع‌تر از آنچه کوئین گفته است در نظر بگیریم. زندگی آدمی تا جایی شایسته احترام است که اهداف وی لااقل موجب ضرر و زیان و یا اغوای دیگران نگردد. از سوی دیگر، چون اهداف نامطلوب و خودخواهانه سلامت روح و روان آدمی را به مخاطره می‌اندازند، نمی‌توانند به زندگی ارزش ببخشند.

پل ادواردز (Paul Edwards) سعی می‌کند با تفکیک میان معانی انفسی و آفاقی ارزشمند بودن یک زندگی به این اشکال جواب دهد. ارزشمندی زندگی شخص در معنای انفسی به پاره‌ای از اهداف با اهمیت و در عین حال قابل حصول بستگی دارد، اما در معنای آفاقی ارزشمندی زندگی یعنی اینکه شخص به اهدافی دست‌یافتنی دل‌بستگی دارد که در عین حال دارای ارزش مثبت هستند. وی با تفکیک میان زندگی معنادار بشری و زندگی دارای معنای مثبت بشری معتقد است که زندگی یک انسان فقط در صورتی معنای مثبت دارد که علاوه بر دو شرط فوق، شرط سومی هم داشته باشد و آن اینکه این اهداف ارزش مثبت داشته باشند (آل. کوئین، ۱۳۸۶: ۱۸۵-۱۸۴)

به اعتقاد ولف (Susan Wolf) تبیین‌های مربوط به معنای زندگی نباید به تبیین‌های صرفاً ذهنی یا صرفاً عینی محدود گردد. به نظر وی طبیعی‌ترین الگوهای زندگی معنادار، هم به لحاظ ذهنی بسیار ارضا کننده‌اند و هم وقتی از منظرهای بیرونی نسبت به خود فاعل‌ها مورد قضاوت قرار گیرند، قابل ستایش یا ارزشمندند. لذا از منظر ولف آن نوع زندگی که با آسانی بیشتری معنادار توصیف شده، ظاهراً باید زندگی‌یی باشد که در آن ارتباط مناسبی میان علایق پرشور شخص و سلسله‌ای از امور که شایان علاقه‌اند، وجود دارد، یعنی معنا وقتی مطرح می‌شود که کشش ذهنی با جاذبه‌ای عینی هماهنگ شود. (ولف، ۱۳۸۲: ۳۴)

کاتینگهام (John Cottingham) که معتقد است تنها در سایه دین می‌توان به زندگی آدمی ارزش و معنا بخشید می‌گوید انسان نمی‌تواند برای معنادار ساختن و ارزش بخشیدن به زندگی خود از اهداف خودساخته و مقاصد خودخواهانه سخن به میان آورد. انسان نمی‌تواند بدون توجه به ارزش‌های اخلاقی و برکنار از جامعه با انجام کارهایی که مطلوب او هستند، به زندگی خود معنا و ارزش ببخشد. از این‌رو، استفاده ابزاری از دیگران، بی‌اعتنایی به مشکلات هم‌نوعان و یا ضرر و زیان و فریب دیگران نمی‌توانند فعالیت‌هایی انسانی قلمداد شوند، زیرا این‌گونه فعالیت‌ها با آگاهی عقلانی و

احساس عاطفی ناسازگارند و آدمی را از منزلت انسانی تنزل می‌دهند. (موسوی، ۱۳۸۲: ۲۳۱)

بنابراین زندگی، لااقل به معنای آفاقی، وقتی می‌تواند ارزشمند باشد که انسان به دنبال هدفی انسانی و اخلاقی در زندگی باشد. بر این اساس می‌توان گفت که زندگی در هر حال می‌تواند ارزش‌هایی داشته باشد و اساساً تلاش‌های انسان‌ها در زندگی نشان از وجود این ارزش‌ها دارد. حتی پوچ‌گرایان نیز که مرگ را نقطه پایان زندگی دانسته و در نتیجه برای آن ارزشی قائل نیستند، به نوعی زندگی را ارزشمند می‌دانند. مثلاً آیا آلبر کامو وقتی مشغول نوشتن *اسطوره سیسفوس* بود یا صادق هدایت وقتی مشغول نوشتن *بوف کور* بود، دوست داشت قبل از اتمام کتابش بمیرد. ظاهراً تمام کردن کتاب *اسطوره سیسفوس* یا *بوف کور* برای آنها آن قدر ارزش داشت که زندگی را بر مرگ ترجیح دهند. از این روست که غالب پوچ‌گرایان با وجود اینکه زندگی را فی‌نفسه امری پوچ و عبث می‌دانند، معتقدند که می‌توانیم و باید به آن معنا و ارزش ببخشیم. اعمال خوب فقط از لحاظ تاریخی متوقف شده‌اند، اما آثار آنها و ارزش آنها دارای واقعیتی ابدی بوده و حفظ می‌شود.

بنابراین زندگی حتی زمانی که انسان هیچ‌گونه باور دینی نداشته باشد می‌تواند معنادار باشد، اگر انسان به دنبال اهدافی باشد که در عین حال که عقلاً قابل دستیابی است ذاتاً شایسته انجام دادن، قانع‌کننده و رضایت‌بخش باشند، گرچه اهدافی محدود و کوچک باشند.

اما اگر چنین است پس منظور علامه از اینکه زندگی انسان‌هایی را که ارتباط مناسبی با خدا ندارند، لهُو و لعب و فاقد ارزش می‌داند چیست؟

در پاسخ می‌توان گفت که علامه زندگی استقلالی دنیا را در مقایسه با حیات طیبه و زندگی جاودان آخرت متاعی ناچیز و ناپایدار و در نتیجه بی‌ارزش می‌داند. همچنین بسیاری از آیاتی که در این زمینه در قرآن کریم آمده، غالباً زندگی دنیا را در مقایسه با حیات حقیقی لهُو و لعب و متاع قلیل معرفی می‌کند. در واقع، با توجه به اینکه ارزش مفهومی نسبی است، در نظر علامه ارزش حیات دنیا در درجه و مرتبه‌ای بسیار پایین‌تر از ارزش حیات آخرت و در مقایسه با آن هیچ است. برای فهم بهتر این مطلب از یک مثال کمک می‌گیریم:

در ریاضیات می‌آموزیم که تقسیم عدد بر بی‌نهایت (عدد/∞) مساوی با صفر است؛ این در حالی است که صورت کسر را اگر مستقلاً و بدون مقایسه با مخرج لحاظ کنیم، رقمی غیر صفر است، اما همین صورت را اگر با مخرج مقایسه کنیم، حاصل تقسیم صفر خواهد شد. حال مفهوم ارزش نیز همین‌گونه است، حیات دنیا را اگر به تنهایی و بدون مقایسه با آخرت ملاحظه کنیم، ارزشمند و واجد مرتبه‌ای از اعتبار و ارزش است،

اما همین ارزش اگر در مقایسه با ارزش آخرت که در درجه بالاتری قرار دارد ملاحظه گردد، بسیار ناچیز و اندک و به تعبیر قرآن «متاع قلیل» و زودگذر و ناپایدار می‌باشد. بدیهی است هر چقدر معنایی که انسان برای زندگی خود بر می‌گزیند عالی‌تر و متعالی‌تر باشد، زندگی او ارزشمندتر خواهد بود.

در حقیقت، برهان معروف شرطبندی پاسکال نیز که بر منافع اخروی تأکید می‌کند، تا حدودی می‌تواند مؤید گفتار ما باشد، اگرچه بسیاری این برهان را به این دلیل که محاسبات سودگرایانه با نجات معنوی چندان سازگاری ندارد، نپسندیده‌اند. به تعبیر ویلیام جیمز «ایمانی که از حسابگری سرچشمه بگیرد، سرشت اصلی خود را ندارد و اگر ما به جای خدا بودیم، احتمالاً از پاداش ندادن به چنین مؤمنانی لذتی بسیار می‌بردیم». (یوسفیان، ۱۳۸۲: ۳۶۷) لیکن باید خاطرنشان کرد که ارزش حیات مورد نظر علامه صرفاً نه به خاطر منافع اخروی آن است، بلکه در حیات مورد نظر علامه، انسان از همان لحظه حرکت در مسیر وصول به کمال و دستیابی به مقام خلیفة‌اللہی و مظهریت تام اسمای حسنای الهی مطلوب‌ترین و ارزشمندترین حیات بشری را تجربه می‌نماید و با توجه به تشکیکی بودن مقام خلافت انسان هر قدر بیشتر و بهتر زندگی خود را در این راستا قرار دهد به مقام بالاتری از خلافت دست یافته و در نتیجه از زندگی مطلوب‌تر و ارزشمندتری برخوردار خواهد بود و نیز در زندگی مطلوب علامه، تمام ناملایمات زندگی از جمله درد و رنج‌ها و مرگ در همین راستا معنا و مفهوم می‌یابد.

بنابراین در حیات مطلوب علامه، انسان می‌تواند در تمام لحظات زندگی حتی در بدترین و تاریک‌ترین لحظه‌های زندگی که آکنده از رنج و اندوه است وجود خدارا احساس نماید و در این صورت زندگی انسان همراه با بالاترین و حقیقی‌ترین آرامش و آسایش، نشاط و امیدواری، سرزندگی و پویایی، رضایت دائم و عزت نفس و به تبع رهایی از دلهره، اضطراب، یأس و ناامیدی، از خودبیگانگی و پوچی خواهد بود و می‌توان در اوج توکل و اعتماد و اطمینان قلبی زندگی نمود و این مطلوب‌ترین و ارزشمندترین شکل زندگی است که انسان می‌تواند در حیات دنیوی و از همان لحظه‌ای که زندگی خود را در مسیر وصول به کمال قرار می‌دهد، بدان دست یابد. جان کاتینگهام در همین زمینه می‌گوید منافی که ما بر آن تأکید می‌کنیم منافع اخروی نیست، بلکه اموری همچون آرامش روحی، رهایی از دل‌بستگی‌های دروغین و آگاهی عمیق‌تر از راز حیات است که عمیقاً با ارزش حیات معنوی کنونی افراد پیوند خورده است. (موسوی، همان: ۲۶۳) از سوی دیگر، از آنجایی که انسان فطرتاً طالب سعادت و

کمال بی‌انتها است، تنها چیزی که می‌تواند او را ارضاء کند، امید به نیل به چنین کمالی است.

به اعتقاد علامه، مادامی که نقطه شروع اعمال آدمی انگیزه مادی همچون مال و جمال باشد، اگرچه انسان را به انجام اعمال نیک و صالحی که ذاتاً صلاحیت قرارگرفتن در مسیر آخرت را هم دارند سوق دهد، موجب جلب ثواب و ارتفاع درجات معنوی نمی‌شود و تنها به نتایج محدودی که از آن کار در نظر بوده و مربوط به حیات دنیوی است، می‌رسد. (طباطبایی، همان، ج ۱۰: ۱۷۶-۱۷۵؛ ج ۱۸: ۴۰)

لوئیس هاپ واکر (Lois Hope Walker) نیز در این مورد می‌گوید که دنیای شخص خداپاور برای ما بسیار بهتر و رضایت بخش‌تر از دنیایی است که خدا در آن وجود نداشته باشد. به باور وی، برتری جهان بینی الهی بر جهان بینی سکولار تا حدی است که به نفع ماست چنان زندگی کنیم که گویی جهان بینی الهی صادق است. پس ما باید چنان زندگی کنیم که اجازه دهیم فضایل خداپاوری، الهام بخش زندگی و فرهنگ ما باشد. در حقیقت، دین هدفی برای زندگی به ما می‌بخشد و مبنایی برای اخلاق به دست ما می‌دهد که به قدری ارزشمند است که نباید با بی‌اعتنایی آن را از دست بدهیم. (هاپ واکر، ۱۳۸۶: ۱۳۸-۱۳۷)

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه بیان شد می‌توان به این نتیجه دست یافت که نظریه‌های طبیعت‌گرا بر این باور است که قابلیت‌ها و امکانات ارزشمندی در این جهان وجود دارد که می‌توان با جعل آنها برای کل زندگی و یا تک تک آنات و لحظه‌های آن به زندگی خود معنا و ارزش بخشید؛ البته این نظریه‌ها غالباً انکار نمی‌کنند که وجود خداوند یا جاودانگی می‌تواند به زندگی آدمی معنای دیگری بدهد. در عین حال نظریه فراطبیعت باور و خدا محور علامه بر این باور است که بدون وجود ارتباط درست و مناسب با خداوند و نیز حیات پس از مرگ و به مدد قابلیت‌ها و امکانات ارزشمند در این جهان نمی‌توان به معنا و ارزش زندگی دست یافت.

به نظر می‌رسد که می‌توان با جمع میان دیدگاه طبیعت باوران و دیدگاه خدا محور علامه نشان داد که اختلاف علامه و طبیعت باوران نه یک اختلاف اساسی بلکه اختلافی در مراتب معناداری است. آنچه علامه در جستجوی آن است معنا و ارزش حداکثری زندگی یعنی رسیدن به کمال مطلق و لقای الهی است که جز با ارتباط درست و مناسب با خداوند محقق نخواهد گردید، در حالی که طبیعت‌گرایان به دنبال معنای حداقلی در زندگی هستند و این خود شاید ناشی از اختلافی از این حیث است که آنان باور به خدا را ناممکن می‌دانند، در صورتی که علامه چنین باوری را کاملاً

ممکن می‌داند. لذا با توجه به تمایز سطح معرفتی، سنخ روانی و نوع تعلیم و تربیت و نیز سن و سال افراد و از سوی دیگر تفاوت سطح و اندازه ارزش‌های مادی دنیوی و نیز تفاوت نوع نیازها و مطالبات افراد با یکدیگر، هر فردی حسب نوع نیاز و مطالبه خود، خصوصاً بنا به باورهایی که دارد، ارزش یا ارزش‌هایی را در زندگی خواهد یافت. بنابراین با توجه به اینکه ارزش مفهومی مشکک و ذومراتب است، می‌توان گفت هر یک از نظریه‌های طبیعت‌گرا و فراطبیعت‌گرا ناظر به ضرورت یا کفایت مرتبه خاصی از معنای زندگی‌اند. بر این اساس می‌توان گفت که نظریه فراطبیعت‌باور علامه در حقیقت، کفایت دیدگاه طبیعت‌گرایان را برای معنای شکلی از زندگی که با وجود خداوند و جاودانگی آدمی به دست می‌آید رد می‌کند؛ بدین معنا که وجود خداوند و حیات پس از مرگ برای انسان‌هایی که در تلاش برای دستیابی به سطح بالایی از معنای زندگی‌اند، لازم و ضروری است، ولی کفایت آن برای معنای زندگی در سطح و اندازه‌ای پایین‌تر را انکار نمی‌کند و تنها در مقایسه با زندگی جاودان آخرت است که علامه زندگی دنیوی مستقل از خداوند را لهو و لعب، پوچ و بی‌ارزش می‌داند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم
- استیس، والتر. ترنس (۱۳۸۲)، «در بی معنایی معنا هست»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، سال هشتم، ش ۱۰۸.
- آل. کوئین، فیلیپ (۱۳۸۶)، مسیحیت و معنای زندگی، ترجمه اعظم پویا، معنای زندگی، ۱۳۸۶، قم: ادیان.
- اوآلد، فرانسوا (۱۳۸۹)، «از پوچی هستی تا طغیان انسان»، ترجمه افشین معاصر، نگاه نو، سال بیستم، ش ۲.
- تیلور، ریچارد (۱۳۹۰)، معنای زندگی، ترجمه محمد آزاده، تهران: نگاه معاصر.
- دورانت، ویل (۱۳۷۱)، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- راسل، برتراند (۱۳۷۷)، زندگی‌نامه برتراند راسل به قلم خودش، ترجمه احمد بیرشک، تهران: خوارزمی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج ۲، ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۱۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فری، لوک (۱۳۸۶)، انسان و خدا یا معنای زندگی، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: ققنوس.
- کامو، آلبر (۱۳۸۹)، «پوچی و خودکشی»، ترجمه خشایار دیهیمی، نگاه نو، سال بیستم، ش ۲.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، ج ۱۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی، سید محمود (۱۳۸۲)، «معنای زندگی: گزارشی از یک کتاب»، نقد و نظر، سال هشتم، ش ۳۰-۲۹.
- نیگل، تامس (۱۳۹۰)، بی معنایی، ترجمه محمد آزاده، تهران: نگاه معاصر.
- نیلسن، کی (۱۳۹۰)، فلسفه زبانی و معنای زندگی، ترجمه محمد آزاده، تهران: نگاه معاصر.
- وارد، کیت (۱۳۸۲)، «دین و مسئله معنا»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، سال هشتم، ش ۳۲-۳۱.

- ولف، سوزان (۱۳۸۲)، «معنای زندگی»، ترجمه محمدعلی عبداللهی، تقد و نظر، سال هشتم، ش ۳۰-۲۹.
- هاپ واکر، لوییس (۱۳۸۶)، دین به زندگی معنا می‌بخشد، ترجمه اعظم پویا، قم: ادیان.
- یانگ، جولیان (۱۳۹۰)، سارتر، ترجمه محمد آزاده، تهران: نگاه معاصر.
- یوسفیان، حسن (۱۳۸۲)، «برهان شرط بندی»، تقد و نظر، سال هشتم، ش ۲۹-۳۰.
- Metz, Thaddeus, "The Meaning of Life", 2007, Stanford Encyclopedia of Philosophy.

